

## پوچ‌گرایی و نحوه نگاه انسان به مرگ، اخلاق و زندگی در دیدگاه‌های شهید مرتضی مطهری و فردریش نیچه

زهرا اللامی<sup>۱</sup>

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد رشته تاریخ انقلاب اسلامی، موسسه آموزش عالی غیر انتفاعی البرز قزوین  
Zahra.allami1369@gmail.com

### چکیده

انسان براساس آیات قرآن موجودی است دارای تفکر، که همین اندیشیدن، منجر به انتخاب بهترین مسیر ها می شود. شهید مطهری (۱۹۷۹-۱۹۲۰م) بر اساس آیات قرآن تاکید می کند که انسان ها با اندیشیدن صحیح به کمال می رسند و در مسیر سعادت قرار می گیرند. در مقابل نیچه (۱۹۰۰-۱۸۴۴م) با نیست انگاری خود، بزرگترین نعمت یعنی اندیشیدن را بی فایده قلمداد می کند. با نگاهی به اندیشه های شهید مطهری می توان دریافت که حقیقت زندگی و مرگ از دیدگاه اسلام، زیبا و متعالی است. در مقابل نیچه به دنبال یافتن تسلاهی برای خود بود که با وجود تفکر نیست انگاری خود، چیزی جز ناامیدی را پیدا نکرد. در این مقاله سعی کردم با بررسی دیدگاه دو متفکر (شهید مطهری و نیچه) نوع نگاه به زندگی و مرگ را مورد تجزیه و تحلیل قراردهم. البته لازم به ذکر است که بررسی تفکرات فلسفی اندیشمندان به طور گسترده مجال دیگری را می طلبد.

واژگان کلیدی: پوچ‌گرایی، مرگ، زندگی، مطهری، نیچه

### ۱ - مقدمه

شناخت انسان و دغدغه های فکری او، همیشه مورد توجه اندیشمندان و متفکران قرار داشته است. انسان پژوهان بر این نکته تاکید دارند که ابزار های عادی شناخت بشر از پاسخگویی صحیح و کامل به بسیاری از پرسش های مهم درباره انسان ناتوانند؛ از این رو امروزه از «انسان موجودی ناشناخته» سخن می گویند (کارل، ۱۳۵۴: ۷-۱۷و۵). بنابراین اندیشه های مختلفی برای شناخت انسان و نگاه وی به زندگی و مرگ شکل گرفت. از جمله ی این اندیشمندان که به این مسائل نگاه پیچیده داشته، نیچه است.

همیشه بهترین راه برای فهم اندیشه هر فیلسوف این است که ببینیم او خود را با چه مسئله یا مسائل عمده ای روبه رو میدیده است. بنیادی ترین مسئله ای که نیچه، جهان غرب را در روزگار خود با آن مواجه می دید، بحران عمیق فرهنگی و فکری بود که او چکیده آن را در عبارت «مرگ خدا» و «ظهور نیهیلیسم» یا هیچ انگاری بیان کرده است (فولادوند، ۱۳۸۲: ۱۶). اما نکته بسیار مهم این است که یک اندیشه فقط در فکر و ذهن خالق آن اندیشه باقی نمی ماند، اندیشه ها قدرت بسیار زیادی دارند برای این که گسترش یابند و هیچ سرحداتی نمی تواند در مقابل نفوذ اندیشه‌ها ایستادگی کند. نیچه مسلما ویرانگر است و همیشه می تواند نشان دهد که عقاید شما درست نیست (فولادوند، ۱۳۸۲: ۲۴).

اندیشه نیست انگاری نیچه به سرعت در تمام دنیا گسترش یافت و منجر به برداشت هایی بسیار زیادی در مورد زندگی، مرگ، انسان و حقیقت شد. گاهی به دلایل شرايطی که در هر سرزمینی وجود دارد، این اندیشه ها به صورت افراطی گسترش

پیدا می کنند و این مصداق همین مطلب است که تفکر متوقف نمی شود. در مقابل اسلام و قرآن مباحثی بسیار عمیق و ساده در مورد همین مصادیق ذکر کرده اند که تفاوت اندیشه های اسلامی را با اندیشه های نیست انگاری نیچه را نشان می دهد. در این پژوهش تلاش شده تا با بررسی اندیشه های شهید مطهری « بر اساس آموزه های قرآنی و اسلامی » و اندیشه های نیچه، به پاسخ هایی نه چندان پیچیده از معنا و مفهوم زندگی، مرگ و اخلاق برسیم تا با پایه های بنیادی این دو سطح از تفکر بیشتر آشنا شویم.

## ۲- نیهیلیسم (پوچ گرایی) چیست؟

نیهیلیست کسی است که به هیچ اصلی ایمان ندارد، حتی اگر آن اصل از طرف همه مردم مورد احترام باشد (تورگنیف، ۱۳۵۶: ۵۸). اصطلاح نیهیلیسم به طور پراکنده در نوشته های فلسفی، یزدان شناختی، سیاسی و ادبی استفاده می شد. در آن دوران این اصطلاح گاهی برای اشاره به الحاد و ناتوانی علی الظاهر آن، جهت فراهم کردن تکیه گاهی برای معرفت و اخلاق، یا دادن هدف به زندگی انسان به کار برده می شد (دانلدای، ۱۳۸۳: ۱۰۷). نیهیلیسم از دیدگاهی دیگر، وضعیت روانشناختی و معرفت شناختی است که در آن معنای زندگی، هستی، بودن، خود و حیات از دست می رود و در پی آن شرایطی اضطراب آفرین و سردرگمی روحی ایجاد می شود. نیهیلیسم، جدی نگرفتن دنیا و زندگی و هر آن چیزی است که با آن مواجه می شویم. نیهیلیسم در رویارویی با شرایط بیرونی، هیچ توضیح و تفسیری نمی یابد. یک نیهیلیست گویی غریبه ای است در این عالم، در میان واقعیت های سخت و زمختی که نه قدرت فهم آنان را دارد و نه می تواند آن ها را تغییر دهد (کامو، ۱۳۷۸: ۶۶). در میان فیلسوفان، نیچه آغاز گر فصل تازه ای در نیهیلیسم است. او نخستین فیلسوف بزرگ و تاثیر گذاری بود که اصطلاح نیهیلیسم را به طرز وسیع و در معنای فلسفی به کار برد. فلسفه نیچه زیر فشار قرار دادن عقلانیت به منتهای درجه شک کردن به هر آنچه که شک پذیر باشد، حتی به اصول اخلاقی و بنابرین شتابان ساختن بحران است (ایزدی اودلو، ۱۳۸۷: ۳۶). نفوت بارز نیچه با فیلسوفان پیش از او در این است که مانند آن ها نوشت و بسیاری از آثار او حال و هوای شاعری داشته و کلمات قصار و عبارات شاعرانه در آن موج می زند، به ویژه آثار دوره ی میانی او که بیشتر به داستان می ماند تا به یک متن جدی فلسفی، آن هم با پرخاش گویی ها، لاف زنی ها، شوخی ها و تندلی ها (کرباسی زاده، ۱۳۸۷: ۹). نیهیلیسم از نظر نیچه، بیانی است از بی ارزش شدن برترین ارزش ها. هر گاه افول ارزش ها همراه با ناتوانی از به وجود آوردن نمونه های برتر و حتی با ناتوانی از اندیشیدن به نمونه های برتر باشد، نیهیلیسم دامن می گسترد و نومیدی پا می گیرد (ایزدی اودلو، ۱۳۸۷: ۳۶۰).

به نظر نیچه در عصری که ما در آن به سر می بریم، تمدنی بر فکر و اندیشه و زندگی همه ما حاکم شده است که به آن تمدن غرب می گویند. تمدنی که از یونان باستان آغاز شد، پس از سده های میانه جان تازه ای گرفته و با نام رنسانس شهرت یافته و اکنون بر همه جا و همه چیز حاکم شده است (آذرنگ، ۱۳۷۱: ۸۰). از دیدگاه نیچه، نیهیلیسم منفعل، نیهیلیسمی است که از نیروی سازندگی و آفرینندگی خویش در حد صورت های تاریخی اش، بی بهره مانده است. نیهیلیسم به عنوان حالت بیماری، نیهیلیسمی است که جزو ذاتی فرهنگ جامعه میشود و بدین سان جنبه سنت و رفتار مرسوم پیدا می کند و نیهیلیسم به صورت منفی خویش خود نمایی می کند (پرهام، ۱۳۷۸: ۱۴۳).

## ۳- انسان مطهری (انسان از دیدگاه مطهری)

انسان در جهان بینی اسلامی داستانی شگفت دارد. این موجود از نظر قرآن ژرف تر و مرموزتر از این است که بتوان آن را با این چند کلمه تعریف کرد. قرآن انسان را مدحها و ستایش ها کرده و هم مذمتها و نکوهش ها نموده است. عالی ترین مدحها و بزرگترین مذمتها ی قرآن درباره ی انسان است (مطهری، ۱۳۸۵: ۷). انسان، دانش و آگاهی را تنها از آن جهت که او را بر طبیعت مسلط می کند و به سود زندگی مادی اوست نمی خواهد، در انسان غریزه ی حقیقت جویی و تحقیق وجود دارد، نفس دانایی و آگاهی برای انسان مطلوب و لذت بخش است. انسان اگر بداند رازی در ورای کهکشان ها وجود دارد و دانستن و

ندانستن آن تأثیری در زندگی او ندارد، باز هم ترجیح می دهد که آن را بداند (همان: ۱۹). اسلام عنایت خاص دارد که انسان خود را بشناسد و جا و موقع خویشتن را در جهان آفرینش تشخیص دهد. این همه تأکید در قرآن در مورد انسان برای این است که انسان خویشتن را آن چنان که هست بشناسد و مقام و موقع خود را در عالم وجود درک کند و هدف از این شاختن و درک کردن این است که خود را به مقام والایی که شایسته آن است برساند (همان: ۲۸-۲۷). انسان هم خود آگاه است و هم جهان آگاه و دوست می دارد از خود و از جهان آگاه تر گردد. تکامل و پیشرفت و سعادت او در گرو این دو آگاهی است (همان: ۵۳). انسان کامل یعنی انسان نمونه، انسان اعلی یا انسان والا. انسان مانند بسیاری از چیزهای دیگر کامل و غیرکامل دارد (مطهری، ۱۳۸۳: ۱۱).

تعبیر انسان کامل در ادبیات اسلام تا قرن هفتم هجری وجود نداشته است. امروزه در اروپا این تعبیر خیلی زیاد مطرح است. ولی برای اولین بار در دنیای اسلام این تعبیر در مورد انسان به کار برده شده است (همان: ۱۶). مطهری در ادامه می گوید: چقدر عرفا عالی و زیبا می گویند، وقتی سیر انسان کامل را مشخص می کنند، می گویند که سیر انسان کامل در چهار سفر رخ می دهد:

۱- سفر انسان از خود به خدا

۲- سفر انسان، همراه خدا در خدا

۳- سفر انسان، همراه خدا - نه به تنهایی - به خلق خدا

۴- سفر انسان - همراه خدا، در میان خلق خدا برای نجات خلق خدا.

دیگر بهتر از این نمی شود سخن گفت. اولین سفر، سفر انسان به سوی خداست، تا انسان از خدا جداست، همه حرفها پوچ است (همان: ۸۳). هر صاحب مکتبی که مکتبی برای بشریت آورده است، نظریه ای در باره کمال انسان و یا انسان کامل دارد. در آن چیزی که به نام اخلاق نامیده می شود، گفته می شود که اگر انسان دارای آن خصلت ها باشد، به مقام عالی انسانیت نائل شده است و این خود تعبیری دیگر از انسان والا، انسان برتر و یا انسان کامل است (همان: ۱۰۳). مطهری در ادامه می گوید: انسان کامل فلاسفه، انسان کامل نیست. انسان ناقص است، یعنی قسمتی از کمال را دارد، این که برای کمال عقلی اصالت قائل شده اند درست است. ولی انسان کامل فلاسفه، از این جهت که آنها سایر جنبه های کمالات انسانی را نادیده گرفته اند و همه کمالات انسان را در کمال عقلی او جست و جو کرده اند، انسان نیمه کامل است. انسان کامل فلاسفه فقط مجسمه است از دانایی، فقط میداند، یعنی انسان کاملی که فلاسفه فرض کرده اند، موجودی است که خوب می داند ولی خالی از شوق، حرکت، خالی از حرارت، خالی از زیبایی و خالی از همه چیز است (همان: ۱۴۴-۱۴۳).

مطهری در رابطه با کامل بودن انسان بر اساس آیات قرآن و اسلام سخن گفته است. می توان این طور استنباط کرد که، انسان با وجود اشرف مخلوقات بودن، نسبت به پروردگار خود کامل نیست. انسان وجودی مقدس دارد و چون روحش و ماهیتش از خداست. دارای تفکر و نعمت اندیشیدن است و با تهذیب نفس و کنترل غرایز و پاسخ درست و به جابه نیازها و خواسته های درونی می تواند به اوج کمال برسد. پس انسان، وجودی محترم دارد. انسان کاملی که فلاسفه گفته اند با انسانی کامل، در اندیشه مطهری بر اساس قرآن و اسلام متفاوت است.

#### ۴- انسان نیچه ای (انسان از دیدگاه نیچه)

نیچه از برگرداندن ارزش ها سخن می گوید و با کوچک شمردن همه چیزهایی که انسان مدرن بزرگ می شمارد، واژگون سازی ارزش ها را تعلیم می دهد و از این جهت نیچه به تمام سنت های غربی حمله می کند و معتقد است که با «مرگ خدا»، تمدن غرب گرفتار محرومیتی وحشت انگیز شده است (ایزدی اودلو، ۱۳۸۷: ۳۶). اوج اندیشه نیچه دریافت وی از انسان برتر است. از این جهت نیچه اولین متفکری است که با نظر به ذات و حقیقت انسان به تأمل در وضعیت انسان عصر جدید پرداخت (مصلح، ۱۳۸۲: ۱۴۰). نیچه در تعریف انسان می نویسد: انسان ریسمانی است که میان حیوان و انسان برتر کشیده شده

است، ریسمانی برفراز مغاک. از نظر او انسان واجد دو بعد جسمانی و روحانی است. نیچه بر پرداختن به بعد جسمانی آدمی و توجه و مراقبت از آن تاکید فراوان دارد و او بر خوار دارندگان تن و کسانی که به ابعاد مادی و نیازهای غریزی انسان بی توجه بوده اند، می خروشد و اعتقاد دارد که چون خود این انسانها در حال نابودی هستند و نمی توانند به فراسوی خود بروند، بنابراین به خوار نمودن تن خویش می پردازد (انصاری، ۱۳۷۷: ۶۱).

وی در مورد بعد روحانی وجود آدمی نیز می گوید: که نفی چیزی مجموعه ای از حس ها، عاطفه ها و اندیشه های فردیست. نفس تنها یک افسانه است که جایگاه محکمی در عمق نظام فکری انسان پیدا کرده است (حقیقی، ۱۳۸۱: ۱۲۵). انسان برتر در نظر نیچه آذرخشی است، برآمده از ابر تیره ی انسان (کرسون، ۱۳۶۳: ۲۷). از نظر نیچه این طور استنباط می شود که انسان برتر موجودی است پایبند زمین و زندگی، زمینی که طریق وفاداری به زمین را آموخته است. او شیفته ی زمین و شیفته خویش و شیفته زندگی خویش است (ایمانی و کرامتی، ۱۳۸۶: ۱۲۱). بنابراین در فلسفه نیچه در مورد انسان این طور استنباط می شود که وی هر هرگونه غایتی را در دستگاہای فلسفی، باورهای دینی و تلاش های انسانی برای جهان معنوی که فوق این جهان یا در موازات این جهان باشد نفی می کند (امین، ۱۳۸۴: ۲۲).

انسان نیچه ای در بن بست نیست انگاری و پوچ دانستن واقعیت های این جهانی مدفون شده است و با طرح مرگ خدا (با این که تفاسیری زیاد در این مورد آورده اند) هستی را به نیستی بدل می کند. در حالی که در دنیا نیستی معنایی ندارد.

## ۵- مرگ نیچه ای (مرگ از دیدگاه نیچه)

مرگ از جمله مسائلی است که همیشه در ذهن همه ی اندیشمندان و مردمان عادی وجود داشته و دارد. گویی آدمی با همه چیز این دنیا کنار می آید اما با مرگ نمی تواند کنار بی آید و همواره مشغله های ذهنی را از آن خود ساخته است. همچنین انسان ها به دنبال دست یابی به مفاهیمی برای مرگ هستند تا سوالات و نیازهای سیری ناپذیر ذهنشان را با یافتن معانی برای آن پاسخ دهند. نیچه جز اشاراتی گذرا درباره مرگ، چندان در این باره بحث نمی کند. او در جایی با عنوان «این که چگونه فرد میمیرد، موضوع بی اهمیتی است». از آن سخن می گوید که تلقی مرگ به عنوان امری بسیار مهم، به عنوان گذار از پلی بی اندازه پراهمیت، صرفا ریشه در باورهای خرافی دارد و خلط این گزاره که مرگ مهم است با این یکی که مرگ رفتن به جایی است (محبوبی آرائی، ۱۳۹۰: ۷۵). در جایی دیگر نیچه مرگ را به قطره ای گرانبها و شیرین از سبکسری تشبیه می کند و بی اشتباه می داند که باعث می شود کل زندگی انزجار آور گردد (همانجا). نوید زدودن آلام بشری را دادن و مرگ را چنین سبکسرانه تلقی کردن، ریشه در این اندیشه نیچه در بشری دارد که نیاز متافیزیکی آدمی می تواند به تدریج سست گردد تا وقتی که یکباره ریشه کن شود. این نیاز، نیاز اساسی است. بسته ی زمان و مبتنی بر پیش فرض هایی که یک سره در تناقض با پیش فرض های علم است (همانجا).

به بیان دیگر منظور نیچه آن است که نیاز متافیزیکی انسان نه نیازی اصیل و ریشه دار در فطرت او که نیازی است زاده ادیان و فلسفه های متافیزیکی که با رنگ و رو باختن ادیان و فلسفه های متافیزیکی خود نیز به تدریج محو خواهد شد (همانجا).

## ۶- مرگ مطهری (مرگ در نظر مطهری بر اساس قرآن)

ترس از مرگ، غریزی و طبیعی هر موجود جاندار است. از کوچکترین طبقات موجودات زنده مانند حشرات و بلکه از جاندارهای تک سلولی گرفته تا بزرگ ترین و زورمندترین حیوانات، همه از مرگ فرار می کنند. آدمی از هیچ چیز به اندازه ی مرگ نمی ترسد (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۸۳). برای مردان خدا که جز در راه حق گام برنداشته اند مرگ قیافه ای جذاب و گیرنده دارد. مردان خدا به استقبال مرگ می روند. هنگامی که آن ضربت محکم فرق علی (ع) را شکافت، بدون ذره ای تزلزل، مثل کسی که سال ها به دنبال مطلوب و محبوب هست و ناگاه به وصال آن میرسد، می گوید قسم به پروردگار کعبه که فائز شدم (همان: ۱۸۶).

چیزهایی که ما آنها را بد میدانیم و خیال میکنیم که صد در صد بد هستند. این طور نیست که واقعا بد باشد، بلکه تازه همان بدها هم منشا خوبی ها هستند. غیر از آن جهت که خیلی از چیزها هم خوبی دارند و هم بدی ولی خوبیشان بر بدیشان می چربد. مرحله بعد این است که خود این بدی باز منشا خوبی هاست و اگر این بدی ها که اسمشان را بد گذاشته ایم نباشد، بسیاری از خوبی ها در دنیا نخواهند بود. در این زمینه آیه دوم سوره تبارک می فرماید: «الذی خلق الموت و الحیاه لیلوکم ایکم احسن عملا» خداست، آن کسی که هم مرگ را آفرید و هم زندگی را. این دو را آفرید برای این که شما را بیازماید که چه کسی نیک عمل تر است. آیه این طور می فرماید که {خدا} زندگی و مردن را برای این خلق کرد که مقدمه ای باشد برای این که شما به سوی حسن عمل سوق داده شود. یعنی هر دوی این ها برای حسن عمل لازمند و هر دو مقدمه ی حسن عمل اند. نفرمود شمارا زنده کرد و به شما زندگی داد تا به سوی حسن عمل سوق داده شوید، بلکه نفرمود زندگی و مردن را با هم آفرید تا شما به حسن عمل سوق داده شوید و همین طور هم هست. اما این که زندگی شرط حسن عمل است، خیلی واضح است، چون تا انسان خلق نشود و تا این حیات و آن هم این حیات انسانی را پیدا نکند، تا عقل نداشته باشد و تا اراده نداشته باشد حسن عمل معنی ندارد و اگر مردن هم نبود، حسن عمل هم نبود. یعنی خود همین مردن و این که انسان می داند که می میرد، عامل بزرگی است برای اینکه به سوی حسن عمل سوق داده شود. آیا واقعا اگر انسان در این دنیا مخلد بود و اصلا مردنی در کار نبود، به سوی حسن عمل میرفت؟ اگر انسان بداند که در هیچ شرایطی نمی میرد و همین زندگی اش ادامه دارد، بر شورش صد برابر افزوده می شود و شاید خیرش به حد صفر برسد. آن عاملی که انسان را به سوی حسن عمل سوق می دهد بیش از هر چیز دیگری همین است که انسان می داند یک مدت موقتی در این جا هست (مطهری، ۱۳۸۷: ۲۹۸-۲۹۷). می توان این طور استنباط کرد که مرگ حقیقتی است که در اتفاق افتادنش هیچ شکی جائز نیست.

اما اوج مسئله به نوع نگاه آدمی به مرگ بر میگردد. این که به قول نیچه آن را سبکسرانه تلقی کردن می تواند انسان را از ترس آن برهاند. در حالی که مطهری در توضیحاتش تاکید می کند که هیچ چیز حتی مرگ را نمی توان مطلقا بد و ترسناک دانست.

## ۷ - نیچه و اخلاق

آراء نیچه درباره ی اخلاق با برداشتی روان شناختی از پیچیدگی ها و کارکرد ذهن و روان انسان همراه است. این پیچیدگی ها که به واسطه ناخودآگاه روان انسانی شکل می گیرد، برآمده از میلی بنیادی، یعنی در اراده قدرت است و معتقد است، بندگان با واژگون کردن نظام اخلاقی سروران و بد نام کردن ارزش ها شان به سروری دست می یابند. مسیحیت نمونه ای از اراده ی قدرت است که در قلمرو فرهنگ از راه های پیچیده و پنهانی خود را می نمایاند و مردم ناتوان به واسطه ی حمایت دینی، با انگیزه ی خواست قدرت، عقده ها، ناکامی ها و سرکوفت هاشان را با نام اخلاق و بهترین ارزش های انسانی ارائه می دهند (مسگر هروی، ۱۳۸۵: ۱۴۴). نیچه معتقد است، آدمیان مایلند که به خود همچون موجوداتی خود مختار و تاریخی بنگرند، اما بهتر است بدانیم که انسان همواره محصول گذشته و پیچیده گی های سیاسی و اجتماعی خویش است (همان: ۱۴۹). به اعتقاد او فضیلت اخلاقی علت پدید آمدن رفتارهای نیک و شایسته نیست، بلکه برعکس. اگر کسی انسانی شایسته می گردد به این دلیل است که انسان شایسته هست. بدین معنا که او سرمایه داری است که با سرمایه ی غرایز نیک و اوضاع مساعد مقوله شده است. اگر انسانی فقیر از پدر و مادری که همه چیز خود را بر باد داده اند و هیچ چیز پس انداز نکرده اند زاده شود، او اصلاح ناپذیر است، بدین معنا که آماده است تا به زندان یا دیوانه خانه برود (همان: ۱۵۱- ۱۵۰). نیچه سهم آگاهی را نه تنها در تعیین فعل اخلاقی، بلکه در تمام اعمال و رفتار و حتی تفکر انسانی بسیار ناچیز می داند و معتقد است که اندیشه به معنای اندیشه ی آگاهانه نیست، بلکه بخش اعظم فعالیت فکری بی خبر از ما و نا آگاهانه رخ می دهد (همان: ۱۵۲). نیچه می گوید، نظام های اخلاقی با معیارهای تنبیهی و انضباطی توأم با خشونت که در مردم ایجاد ترس از مجازات می کند به تدریج به قبول

احساس مسئولیت منجر شده و سپس این فرآیند به وجدان شخصی مبدل گردیده است (همان: ۱۶۹). نیچه اخلاق و خردگرایی دوران جدید را بر ضد زندگانی می داند (همان: ۱۶۶).

بنابراین تمام داوری های انسان برآمده از میل و غریزه ای خاص در اوست. بدین ترتیب نه تنها اراده هرگز آزاد نخواهد بود، بلکه هر ترجیعی، هر تصمیم و هر داوری در زندگی از میلی ناشی می گردد که همواره خودآگاه نیست. به همین دلیل نیچه معتقد است تمامی ارزش های انسانی همواره بازتاب نوعی جنگ قدرت است (همان: ۱۷۱).

## ۸ - مطهری و اخلاق

اختلاف نظرها در تعریف اخلاق، تا اندازه ای از جهان بینی های مختلف سرچشمه می گیرد (مطهری، ۱۳۹۰: ۱۶). انسان اختصاصاً چنین است {دارای افعال اخلاقی است} و این دیگر در غیر انسان نیست و لهذا اگر این گونه تعریف شود که انسان حیوانی است اخلاقی، این تعریف، تعریفی غلط نیست. یعنی فعل اخلاقی یک فعل انسانی است کما این که فعل ضد اخلاقی هم مربوط به انسان است (همان: ۱۹). تفاوت کار اخلاقی با کار طبیعی در این است که کار اخلاقی در وجدان هر بشری دارای ارزش است. یعنی یک کار ارزشمند و گرانبه است و بشر برای خود این کار، قیمت قائل است. کارهای اخلاقی در ذهن و وجدان بشر دارای ارزش و قیمت است (همان: ۳۲). وجدان اخلاقی انسان را دعوت به کمال می کند نه سعادت (همان: ۷۰). از نظر شهید مطهری انگیزه ی تبعیت از قانون اخلاقی از آن رو است که قانون اخلاقی مورد رضایت خداست و چون از ناحیه ی خداست، زیباست و هر انسانی دوست دارد رضایت محبوب واقعی خو را برآورد (محمدرضایی، ۱۳۸۲: ۴۵). خوبی و بدی همچون هستی و نیستی است، اساساً خوبی عین هستی بدی عین نیستی است. هر جا سخن از بدی می رود حتماً پای یک نیستی و فقدان در کار است (مطهری، ۱۳۵۹: ۱۴۴). بنابراین هر چه در جهان وجود دارد از جهت وجود داشتن، خوبی و خیر است و بدی ها هم از نوع نیستی است (محمدرضایی، ۱۳۸۲: ۵۰). در اخلاق اسلامی، محور و آن چیزی که حجم اخلاقی به دور آن می گردد، آن نقطه ای از روح انسان که اسلام روی آن دست گذاشته است برای احیای اخلاق انسانی و برای این که انسان را به سوی اخلاق سوق بدهد، کرامت و عزت نفس است (مطهری، ۱۳۹۰: ۱۲۲). می گویند انسان طالب دو چیز است: یا طالب سود است یا طالب ارزش. گرایش های مادی را سود نامیده اند و گرایش های معنوی را ارزش. خیال می کنند با تغییر اسم حقیقت را می شود عوض کرد. میگویند انسان گاهی دنبال سود می رود و گاهی دنبال ارزش، اسلام می گوید یک شی با ارزش که با ارزش ترین چیزهاست در شما هست و آن همان روح ملکوتی شماست (همان: ۱۴۵-۱۴۶).

## ۹ - نیچه، معنا و مفهوم زندگی

یکی از مهمترین دغدغه های نیچه که در بسیاری از آثار برجامانده از او نمایان است، مساله معنا و حقیقت زندگی است. نیچه در بسیاری از تکذیب و تمجید هایش درباره امور مختلف، آن ها را به زندگی و معنای آن منوط و مربوط می کند و بسته به این که آن امر موجب بالندگی یا پژمردگی زندگی گردد، آن را تایید یا تکذیب می کند. مساله معنای زندگی، مهم ترین مساله ای است که درباره زندگی در آثار نیچه مطرح شده است. نیچه در بخش دوم کتاب چنین گفت زرتشت، در قطعه «سرود رقص» پرسش از «معنای زندگی» را مطرح کرده است. نخست خطاب به زندگی از غرق شدن در ژرفنای ناپیمودنی زندگی سخن گفته و در پایان این گونه نوشته است: چیزی ناشناس پیرامون من است و پر اندیشه می نگردد. چه! همچنان زنده ای، زرتشت؟ چرا! برای چه؟ از چه راه، به کجا؟ کجا؟ چگونه؟ همچنان زنده بودن دیوانگی نیست؟ (نیچه، ۱۳۷۲: ۱۲۱). نیچه با طرح این پرسش ها می خواهد بگوید که زندگی، معنا و ماهیتش، هدف و غایتش و شکل و کیفیتش محل پرسش است و باید درباره آن تامل کرد و پاسخ شایسته ای برای آن یافت. از اینکه نیچه در موارد فراوانی درباره ی معناداری یا بی معنایی و راه تحمل پذیر ساختن زندگی سخن گفته است، می توان به اهمیت مسئله زندگی نزد او پی برد (کرد فیروز جایی، ۱۳۸۶: ۱۷۵). در نظر نیچه تنها معنایی که بشر تاکنون به زندگی بخشیده است، یک معنای زاهدانه است که او از آن با عنوان «آرمان زهد»

سخن گفته است: اگر از آرمان زهد چشم بپوشیم، انسان، جانور بشری، تاکنون معنایی نداشته است و زندگانی او بر روی زمین هدفی نداشته است (نیچه، ۱۳۷۷: ۲۱۴). همه رنج های بشری از گناه انسان ها برمی خیزند و برای اینکه انسان از گناه و رنج های ناشی از آن رها شود، باید راه زهد را در پیش بگیرد. یعنی به زندگی زمینی و مادی پشت پا بزند و به ماورای عالم ماده دل ببندد و حال و هوای سرای دیگری را در سر بپرواند. چنین رهیافتی به زندگی، در نظر نیچه، نوعی خواست است، اما خواستی منفی. یعنی خواستی که به نیستی تعلق گرفته است. زندگی زاهدانه چیزی جز بیزاری از انسانیت و بیشتر از آن، بیزاری از حیوانیت و باز بیشتر از آن، بیزاری از مادیت نیست (کرد فیروز جایی، ۱۳۸۶: ۱۷۶).

در نظر نیچه حقیقت زندگی در بالندگی و بیداری غریزه ها و شورهای مادی و حیوانی او نهفته است. اما نیچه برای همه غریزه ها، در معنا کردن (بخشیدن به) زندگی ارزش یکسانی قائل نیست، او برخواست قدرت تاکید کرده است و گوهر زندگی را در آن جسته است (همان: ۱۷۸).

## ۱۰ - معنا و مفهوم زندگی از دیدگاه قرآن و مطهری

یکی از مسائل اساسی که باید بررسی شود مسئله «هدف زندگی» است. این مسئله همیشه برای بشر مطرح بوده است که هدف از زندگی چیست (مطهری، ۱۳۹۰: ۹). یعنی اساس هر چیزی که موجود می شود کمال منتظری دارد و خلق شده است برای اینکه به کمال منتظر خود برسد و به طور کلی ناموس این عالم چنین است، که هر چیزی وجودش از نقص شروع می شود و مسیرش، مسیر کمال است برای اینکه به کمال لایق خود و کمالی که امکان رسیدن به آن را دارد برسد (همان: ۱۱). مطلبی که مورد اتفاق همه هست این است که انبیاء برای دستگیری انسان و کمک به انسان آمده اند و در واقع یک نوع خلاء و نقص در زندگی انسان هست که انسان فردی و حتی انسان اجتماعی با نیروی افراد عادی دیگر نمی تواند آن را پر کند و تنها با کمک وحی است که انسان می تواند به سوی یک سلسله کمالات حرکت کند. ما غالباً به مفهوم کلی - که درست هم هست - می گوئیم: انسان برای رسیدن به سعادت آفریده شده است و خداوند هم از خلقت انسان غرضی ندارد و سودی نمی خواهد ببرد و انسان را آفریده است که به سعادت برسد. منتها انسان در مرتبه ای از وجود و وضعی است که راه خودش را باید آزادانه انتخاب کند و هدایت انسان تکلیفی و تشریعی است نه تکوینی و غریزی و جبری. لذا انسان بعد از اینکه راه نموده شد گاهی حسن انتخاب به خرج می دهد و گاهی سوء انتخاب (همان: ۱۳-۱۱). گاهی می گویند هدف از زندگی انسان سعادت است به این معنا که انسان در مدتی که در این دنیا زندگی می کند هر چه بهتر و خوش تر زندگی کند و از مواهب خلقت و طبیعت بیشتر بهره مند شود و کمتر در این جهان رنج ببیند. چه از ناحیه ی عوامل طبیعی و چه از ناحیه ی همنوعان خود؛ و سعادت هم جز این نیست. پس هدف از خلقت ما این است که در این دنیا هر چه بیشتر از وجود خود و اشیاء خارج بهره ببریم، یعنی حداکثر لذت و حداقل رنج را داشته باشیم. و اضافه می کنند که انبیاء هم برای همین آمده اند که زندگی انسان را مقرون سعادت یعنی حداکثر لذت ممکن و حداقل رنج ممکن بکنند و اگر انبیاء مسئله آخرت را طرح کرده اند به دنبال مسئله زندگی است (همان: ۱۴). ولی در قرآن ما هیچ یک از این حرفها را نمی بینیم (همان: ۱۵). در منطق اسلام هدف اصلی از زندگی جز معبود چیز دیگری نمی تواند باشد. یعنی قرآن می خواهد انسان را بسازد و به او هدف و آرمان بدهد. هدف و آرمانی که اسلام می خواهد بدهد فقط خداست و بس؛ و هر چیز دیگر فقط جنبه ی مقدماتی دارد نه جنبه ی اصالت و استقلال و هدف اصلی. در آیاتی که قرآن انسانهای کامل را توصیف می کند و یا از زبان انسانهای کامل سخن می گوید، آن ها را اینطور معرفی می کند که آنها هدف زندگی را خوب درک کرده اند و روی همان هدف کار می کنند و گام برمی دارند (همان: ۱۷-۱۶).

انسانی که اسلام می خواهد، با انسانی که مکتب های فلسفی بشر می خواهد، از زمین تا آسمان فرق دارند. خیلی چیزها که اسلام می گوید، با آنچه دیگران می گویند یکی است اما نه با یک دید. اسلام همیشه به مسائل از جهت توحیدی و خدایی نظر می کند. قرآن اصل عدالت را می پذیرد و بلکه فوق العاده برای آن اهمیت و ارزش قائل است ولی نه به عنوان این که عدالت هدف نهایی است و یا اینکه عدالت مقدمه است برای این که انسان در این دنیا خوش زندگی کند، همان خوشی که ما درک می

کنیم، بلکه زندگی خوش دنیا را هم در سایه نوعی توحید عملی می‌داند «یعنی این که انسان خالص بر خدا بشود» و مقدمه آن می‌داند (همان: ۲۵-۲۴).

تنها به یاد خدا بودن و غیر خدا را فراموش کردن، آرامش دلهاست؛ قلب مضطرب و کاوشگر بشر را و سعادت او را فقط خدا تامین می‌کند و هر چیز دیگر امر مقدمی است، یعنی یک منزل از منازل بشر است نه سرمنزل نهایی (همان: ۲۶).

## نتیجه

همان طور که مشاهده کردیم مسائل مرگ، زندگی و اخلاق از نظر نیچه با نیست انگاری آمیخته شده و اگر هم از هر راه تازه ای به هر مسئله ای نگاه می‌کرد در نهایت به نیست انگاری می‌رسید و این قضیه سد راه تفکرات واقع‌گرایانه از مفاهیم مذکور می‌شد. پوچ دانستن زندگی و مرگ و نادیده گرفتن هدف و اندیشیدن، انسان را محصور در دنیایی بی‌معنا می‌کرد که نسبت به هیچ چیز ارزش و اهمیتی قائل نمی‌شد. در مقابل، استدلال‌های مطهری با توضیحاتی کامل و بسیار ساده از دید قرآن، معنا و هدف زندگی را روشن ساخت و چه زیبا ترسناک‌ترین مسئله یعنی مرگ را نعمتی از نعمتهای خداوند قلمداد کرد و آن را نه تنها تلخ و بیهوده و بی‌ارزش ندانست بلکه بسیار مفید ارزیابی کرد. از آن جهت که با دانستن مرگ، انسان بر خیرش افزوده می‌شود و با هدف رسیدن به خدا و خدایی شدن قدم برمی‌دارد و زندگی می‌کند، آن را بسیار شیرین توصیف می‌کند. نیچه در هر صحبتی به دنبال آرامشی می‌گردد و با گره زدن مفاهیمی پیچیده به هم کار را سخت‌تر می‌کند. در حالی که قرآن خیلی ساده زندگی را در جهت خدایی شدن توصیف می‌کند و این زیباترین توصیف از نظر مطهری است. در هر صورت در مطالعه اندیشه نیچه همیشه بن بست وجود دارد و این در حالی است که با مطالعه قرآن و اندیشه‌های مطهری که برخاسته از قرآن و اسلام است، با ایجاد هر سوالی، هر چند سخت و پیچیده، بسیار زیبا و آسان بدان‌ها پاسخ می‌دهد و انسان، محصور در افکاری نمی‌شود که در نهایت به نیستی برسد، چون در هستی، نیستی معنایی ندارد.

## مراجع

- ۱- پرهام، باقر (۱۳۷۸)، «گفتارهایی در نیهیلیزم»، در کتاب «با هم نگری و یکتا نگری»، «مجموعه مقالات»، تهران: انتشارات آگاه
- ۲- تورگنیف، ایوان (۱۳۵۶)، «پدران و پسران»، ترجمه مهدی آهی، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۳- حقیقی، شاهرخ (۱۳۸۱)، «گذر از مدرنیته»، چاپ دوم، تهران: انتشارات آگاه
- ۴- کارل، الکسیس (۱۳۵۴)، «انسان موجود ناشناخته»، ترجمه پیروز دبیری، تهران: انتشارات شرکت افست
- ۵- کامو، دیوید زین پیرویتس (۱۳۷۸)، ترجمه روزبه معادی، تهران: انتشارات باشی زاده
- ۶- کرسون، آندره (۱۳۶۳)، «فلاسفه بزرگ»، ترجمه کاظم عبادی، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه
- ۷- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵)، «انسان در قرآن»، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی»، چاپ بیست و پنج، قم: انتشارات صدرا
- ۸- ----- (۱۳۸۳)، «انسان کامل»، چاپ سی ام، قم: انتشارات صدرا
- ۹- ----- (۱۳۸۷)، «توحید»، چاپ دوم، قم: انتشارات صدرا
- ۱۰- ----- (۱۳۷۳)، «حکمت‌ها و اندرزها»، «مجموعه مقالات»، چاپ سوم، قم: انتشارات صدرا
- ۱۱- ----- (۱۳۵۹)، «عدل الهی»، چاپ دوم، قم: انتشارات صدرا
- ۱۲- ----- (۱۳۹۰)، «فلسفه اخلاق»، چاپ سی و پنجم، قم: انتشارات صدرا
- ۱۳- ----- (۱۳۹۰)، «هدف زندگی»، چاپ چهاردهم، قم: انتشارات صدرا
- ۱۴- نیچه، فردریش ویلهلم (۱۳۷۷)، «تبارشناسی اخلاق»، ترجمه داریوش آشوری، چاپ دوم، تهران: انتشارات آگاه
- ۱۵- ----- (۱۳۷۲)، «چنین گفت زرتشت»، ترجمه داریوش آشوری، چاپ دوم، تهران: انتشارات آگاه
- ۱۶- امین، سید حسن (۱۳۸۴)، «ایران شناسی جاذبه‌ی نیچه برای ایران معاصر»، نشریه حافظ، شماره ۱۵، صص ۲۴-۲۱
- ۱۷- ایزدی ادولو، عظیم (۱۳۸۷)، «پیام‌آوران نیهیلیسم»، نشریه کیهان فرهنگی، شماره ۲۶۳، صص ۳۷-۳۴



- ۱۸- ایمانی محسن، کرامتی معصومه (۱۳۸۶)، «تبیین و نقد نظریه انسان برتر نیچه و دلالت های آن در تعلیم و تربیت»، نشریه روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران، شماره ۷۵، (علمی - پژوهشی)، ص ۱۰۵-۱۲۲
- ۱۹- داندای، کراسبی (۱۳۸۳)، «نیهیلیسم»، نشریه نامه فرهنگ، ترجمه محمود لطفی، شماره ۵۴، ص ۱۰۷
- ۲۰- فولادوند، عزت الله (۱۳۸۲)، «تاثیر نیچه بر اندیشه و ادبیات قرن بیستم»، نشریه بخارا، شماره ۳۳ و ۳۴، صص ۲۴-۱۵
- ۲۱- کرباسی زاده، علی (۱۳۸۷)، «فلسفه نیچه یا نیچه فیلسوف»، نشریه حکمت و فلسفه، شماره ۱۵، صص ۲۴-۷
- ۲۲- کرد فیروزجایی، یار علی (۱۳۸۶)، «نیچه و نیازهای انسان معاصر»، نشریه نقد و نظر، شماره ۴۶ و ۴۵، صص ۱۹۷-۱۷۰
- ۲۳- محبوبی آرائی، حمید رضا (۱۳۹۲)، «نیچه و رویکرد دیونوسوسی به زندگی و مرگ»، نشریه حکمت و فلسفه، شماره ۳۵ (علمی-پژوهشی ISC)، صص ۸۲-۶۱
- ۲۴- محمد رضایی، محمد (۱۳۸۳ و ۱۳۸۲)، «فلسفه اخلاق از دیدگاه استاد شهید مطهری (ره)»، نشریه قسبات، شماره ۳۱ و ۳۰، (علمی-ترویجی)، صص ۵۲-۳۳
- ۲۵- مسگر هروی، طاهره (۱۳۸۵)، «نیچه، روانشناسی و اخلاق»، نشریه برهان و عرفان، شماره ۸، صص ۱۷۶-۱۴۳
- ۲۶- مصلح، علی اصغر (۱۳۸۲)، «نحوه پرسش انسان معاصر از خویش»، نشریه دانشگاه ادبیات و علوم انسانی تبریز»، شماره ۱۸۶، (علمی- پژوهشی)، صص ۱۴۸-۱۳۷

